



# کاوشگر معنای زندگی

## نگاهی به جهان **لئو تولستوی** در صدوپانزدهمین سال درگذشتش

خاص: چگونه باید زیست تا دروغ نگفت، نرنجان و

حقیقت را شناخت؟ تولستوی، پیش از آنکه نویسنده رمان‌های بزرگ باشد، کاوشگری در معنای زندگی است. اواز خلال داستان، فلسفه می‌نویسد؛ و از دل فلسفه، داستانی برای همه انسان‌ها می‌سازد. در رمان‌های بزرگ تولستوی، از «جنگ و صلح» گرفته تا «آنا کارنینا» و «رستاخیز»، همواره نوعی کشمکش اخلاقی حضور دارد: کشمکشی میان خواست فردی و نظم اخلاقی، میان وجدان و لذت، میان عشق و قاتلن. او با شور فیلسوفی اخلاق‌باور و تیزبینی روانشناسی بزرگ، نشان می‌دهد هیچ کششی در جهان انسانی بی‌پایه نیست.

«جهان همچون صحنه کشمکش اخلاقی در «جنگ و صلح» (۱۸۶۹)، صحنه نبرد و صلح، فقط پس‌زمینه وقایع تاریخی نیست؛ تجسمی است از نبرد درونی انسان‌ها با خودشان. شاهزاده

### ادبیات روسیه

**علیرضا پیروزان**

نویسنده و منتقد ادبی

در جهان ادبیات، کمتر نویسنده‌ای را می‌توان یافت که میان زمین و آسمان، میان مادیت زندگی و ابدیت معنا، چنین رفت و برگشت پرشکوهی داشته باشد که تولستوی (۱۸۲۸-۱۹۱۰) داشت. او در ظاهر، نویسنده‌ای از روسیه سده نوزدهم است؛ اما در حقیقت، قلمش از افق روسیه فراتر می‌رود و در مرزهای هستی و اخلاق، فلسفه و ایمان، در گردش است. در آثار او، انسان هرگز در آرامش نیست. شخصیت‌هایش همواره درگیر پرسشی هستند که نه به جامعه زمانه محدود می‌شوند و نه به اعتقادی

# وقتی نویسنده گریست

**دانیل رانکو لافریر**

**در روانکاوی تالستوی تحلیل**

**روان شناختی عمیقی از زندگی**

**و آثار این غول ادبیات ارانه می‌دهد**

**مهرداد دبلی**

روزنامه‌نگار

لئو تالستوی (۹ سپتامبر ۱۸۲۸–۲۰ نوامبر ۱۹۱۰) سال ۱۸۸۹ رمان «سونات کرویتسر» را منتشر کرد و در آن از ضرورت آسماگ از رابطه جنسی سخن گفت. او که پدر ۱۳ فرزند از همسرش و دست‌کم ۲ فرزند دیگر بود، در ۶۰ سالگی اتقدر جسور بود که این‌گونه بخش مهمی از وجود خود و به طور کلی بنشر را انکار کرد. تقبیح رابطه تنانه از جانب تالستوی و تلاش برای پی بردن به انگیزه‌های روانی این منع، موضوع کتاب «تالستوی روی کاناپه/ Tolstoy on the couch» نوشته دانیل رانکو لافریر است که بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه آن را با عنوان «روانکاوی تالستوی» و با ترجمه بهروز حاجی محمدی منتشر کرده است.

**تایاندن نور بر تاریک خانه تالستوی**

دانیل رانکو لافریر در «روانکاوی تالستوی» با تمرکز بر رمان «سونات کرویتسر» و نیز با ارجاع به دیگر آثار داستانی و نامه‌ها و یادداشت‌های روزانه و خاطرات تالستوی و اطلاعات زندگی نامه‌ای مربوط به او و استناد به دیدگاه‌های روانکاوانی چون زیگموند فروید، ملانی کلاین، دونالد وودز ویلی کات، هاینز کوهاث، مارگارت ماehler و جان بالبی، و نظرات منتقدان ادبی، به ریشه‌یابی این موضع‌گیری افراطی تالستوی می‌پردازد. نویسنده نشان می‌دهد مردی که با قلمش جهان را تغییر داد و آثارش چون «جنگ و صلح» و «آنا کارنینا» را به یادگار گذاشت، خود درگیر چه بحران‌های درونی‌ای بوده است. لافریر، تالستوی را روی کاناپه روانکاری می‌نشانند و ذهنیت و عینیت او و آثارش را تحلیل می‌کند. او این کار را به طرافت یک زگر و توان تحسین برانگیز یک پژوهشگر انجام می‌دهد. در این کتاب با چهره‌ای سادومازوخیستی و پرتناقض از لئو تالستوی مواجهیم. نویسنده بر تاریک جاهای ذهن تالستوی نور می‌تاباند تا چوهی پنهان از شخصیت او را از تاریکی بیرون آورد. رانکو لافریر در پاسخ به اعتراض احتمالی افرادی که ممکن

تقاضی لئو تولستوی و همسرش سوفیا آدریونا بیرز در یاسنایا پولیانا، ۱۹۰۷ در مجموعه آرشیو دولتی ادبیات روسی



تراژیک‌تری از همین کشمکش را نشان می‌دهد. آنا، زنی است که در جست‌وجوی عشقی راستین، از قید مناسبات اخلاقی جامعه بورژواپی روسیه رها می‌شود؛ اما عشقش، به جای رهایی، او را به مرز فروپاشی می‌برد. این رمان، نه محکوم‌نامه اخلاقی زنی گناهکار که تأملی عمیق بر معنای عشق و رنج است. تولستوی در آنا، شکست ایمان را می‌بیند؛ نه ایمان به خدا، بلکه ایمان به معنا. آنا در جهانی زندگی می‌کند که در آن همه چیز نمایشی است: خانواده، مذهب، سیاست، و حتی صداقت. اواز این نمایش بیرون می‌زند، اما بیرون از آن، خلأ دهشتناک انتظارش را می‌کشد. در این خلأ، عشق به کنت ورونسکی بدل به اعتیاد می‌شود و در نهایت مرگ، تنها راهی است برای بازگشت به سکوتی بی‌دوری. در برابر آنا، لوین را داریم: مردی که در دل زندگی روستایی، میان کار



بر زمین و نگاه به آسمان، به نوعی ایمان ساده و زیسته دست می‌یابد. تضاد آنا و لوین، دواره زیستن در دنیای مدرن را نشان می‌دهد: یکی راه شور و انکار، دیگری راه تسلیم و آشتی. شاید تولستوی، با تمام تناقض هایش، بیشتر با لوین همدل است، زیرا در او تصویری از خود خسته و جویای ایمانش را می‌بیند.

### بیداری مرگ

اگر در «جنگ و صلح» تولستوی جهان را در مقیاس حماسی تصویری می‌کند و در «آنا کارنینا» در مقیاس تراژیک، در «مرگ ایوان ایلیچ» (۱۸۸۶) به درونی‌ترین و شخصی‌ترین سطح ممکن می‌رسد. این اثر کوتاه اما درخشان، یکی از زرف‌ترین مآلات فلسفی ادبیات جهان درباره مرگ است. ایوان ایلیچ، قاضی معمولی و موفق، در برابر مرگی ناگهانی درمی‌یابد که زندگی‌اش سراسر دروغ بوده است. تولستوی در چند ده صفحه، آنچه‌ان لایه‌به‌لایه پوسته‌های خودفریبی و توهم را می‌کند که خواننده احساس می‌کند در برابر آینه‌ای از زندگی خویش ایستاده است.

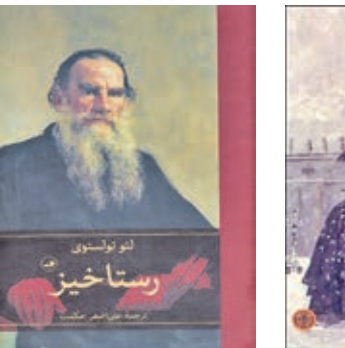
مرگ در این اثر، نوعی بیداری است؛ نوعی مواجهه با حقیقت برهنه هستی. در پایان، ایوان در لحظه آخر درمی‌یابد که رنج او نه‌از مرگ، بلکه از زیستن دروغین بوده است. این

بیداری، هرچند دیرهنگام، نوری رهایی‌بخش دارد. تولستوی از خلال این بیداری، به اخلاقی نو می‌رسد: اخلاقی مبتنی بر صداقت و وجودی، نه بر قاعده و ترس از جزا. این نگاه، بعدها در اندیشه اگزیستانسیالیستی سده بیستم پژواک یافت؛ بویژه در آثار نویسنده‌هایی چون کامو و سارتر. اما تفاوت تولستوی در آن است که نومیدی را پایان نمی‌داند؛ از دل نومیدی، امکان ایمان تازه‌ای سر برمی‌آورد.

### حقیقت در برابر ساختار

رمان «رستاخیز» (۱۸۹۹) واپسین تلاش تولستوی برای آشتی دادن انسان با حقیقت است. اینجا دیگر او نویسنده‌ای صرف نیست، بلکه منادی و پیام‌آوری اخلاقی است که می‌کوشد نظام قضایی، دینی و اجتماعی روسیه را از اساس نقد کند.

خوب یا کاملاً بد نیست؛ همه در میانه راه‌اند، در فرآیندی از آزمون و بیداری. از همین جاست که اخلاق تولستوی وار، یک اخلاق اگزیستانسیال پیش از زمان خود است. او نمی‌گوید چگونه باید بود، بلکه نشان می‌دهد چگونه بودن راستین ممکن است. از منظر فلسفی، تولستوی در مرز میان ایمان دینی و خودآگاهی مدرن ایستاده است. در روزگاری هم‌عصر نیچه، تولستوی از ایمان سنتی عبور می‌کند و به نوعی ایمان بی‌نام و نشان می‌رسد: ایمانی که نه از کلیسا، که از تجربه زیسته عشق، کار، رنج و بخشایش زاده می‌شود. در این نگاه، زندگی نه میدان پیروزی، که صحنه تمرین بخشایش است. همه رمان‌هایش در نهایت به همین نقطه بازمی‌گردند: لحظه‌ای که انسان درمی‌یابد تنها در مهربانی و حقیقت است که می‌تواند با هستی آشتی کند.



### میراث تولستوی در جهان معاصر

خواندن تولستوی در سده بیست ویکم، بازگشت به یک گذشته نوستالژیک نیست؛ بلکه مواجهه با پرسش‌هایی است که هنوز از پا نیفتاده‌اند: چگونه می‌توان در جهانی بی‌قرار، اخلاقی ماند؟ چگونه در دل بی‌معنایی، ایمان آورد؟ چگونه میان عشق و حقیقت، راهی انسانی یافت؟

در زمانه‌ای که حقیقت به سادگی تحریف می‌شود و انسان در سایه فناوری از خود دور می‌شود، تولستوی همچنان معاصر است، زیرا در درون زندگی می‌نویسد، نه از بیرون آن. او به ما یادآور می‌شود فلسفه، اگر از تجربه زیسته جدا شود، بدل به تئجیدی بی‌جان می‌شود. در مقابل، رمان‌های او نوعی فلسفه زنده‌اند؛ فلسفه‌ای که در چهره نااتاشا، در اشک آنا، در ناله ایوان ایلیچ و در توبه نخلیودوف تپش دارد. تولستوی با وجود تناقض‌های فراوانش، به ما آموخت که بستگاری نه در اطمینان، بلکه در تردید است؛ نه در ایمان نهایی، بلکه در ایمان شخصی؛ نه در پیروزی، بلکه در صداقت شکست. او از انسان، انسانیتش را طلب می‌کند: انسانی که می‌کوشد، می‌لغزد، می‌قمقد، و در این فرآیند، معنای زندگی را از نو می‌سازد.

قهرمان رمان، نخلیودوف، اشراف‌زاده‌ای است که هنگام قضاوت در دادگاه زنی به نام ماسلوا -زنی که زمانی دلباخته‌اش بوده است- ناگهان درمی‌یابد چگونه بی‌عدالتی اجتماعی و گناه شخصی در یکدیگر تنیده‌اند. «رستاخیز» سفری است از شرم تا ایمان؛ از آگاهی به مسئولیت. در اینجا تولستوی با لحنی آشکارا مسیحی اما در عین حال عمیقاً انسانی، از نوسازی درونی سخن می‌گوید. ایمان برای او دیگر اعتقاد به کلیسا یا ایلیچ خاص نیست، بلکه صداقت در برابر حقیقت است. از خلال این اثر می‌توان فهمید که چرا تولستوی در اواخر عمر، به گونه‌ای زاهد و طغیانگر اخلاقی بدل شد. او با نظام کلیسا و دولت درافتاد، از دارایی‌اش دست شست و در نهایت در ایستگاهی دورافتاده، میان زمین و آسمان، جان سپرد. زندگی و آثارش به هم پیوسته‌اند؛ هر دو جست‌وجوی مداوم حقیقت‌اند.

### تولستوی و فلسفه رنج انسان

اگر بخوایم جانیایه فلسفی آثار تولستوی را در یک جمله خلاصه کنیم، شاید بتوان گفت او نویسنده رنج است. اما نه رنج به معنای شکایت از زندگی، بلکه رنج به منزله راهی به سوی فهم. تولستوی در جهان تولستوی، انسان در میان تضادهای حل‌نشدنی زندگی رها می‌شود. هیچ‌کس کاملاً

خودتنبیهی و اضطراب وجودی را که بر زندگی و نوشته‌های تالستوی سایه افکنده بود، آشکار می‌کند و می‌نویسد: «ساده‌ترین توضیح سراسرت برای نیاز مازوخستی تالستوی در تحمل رنج، احساس گناه است، زیرا رنج، درد گناه را تسکین می‌دهد... از آنجا که احساس گناه تالستوی در بزرگسالی، احساسی غیرعادی است، یعنی حتی از احساس گناه مزمن و متعارف روس‌ها هم فراتر است، علتش را باید در هستی‌شناسی منحصره‌فرد خود تالستوی جست‌وجو کرد.» در کانون این تحلیل، خودکاوی شدید تالستوی و مبارزه مداوم او با احساس گناه قرار دارد؛ چه در روابط شخصی، چه در نگاهش به هنر، و چه در بیداری معنوی ناخوش. این کتاب ازدواج بر فراز و نشیب تالستوی، دیدگاه‌های متناقض او درباره زنان، و رد نهایی شهرت ادبی به نفع فلسفه‌ای زاهدانه و رادیکال را بررسی می‌کند و می‌نویسد: «شواهد مازوخسیم جبهه‌جانبه تالستوی در ۱۸۸۹ فراوان است و به عنوان مثال، او در ۱۷ ژوئیه می‌گوید: «تحمل سختی‌ها، تحقیرها و دشمنی‌ها برای حیات معنوی انسان، یک شرط لازم است.» تالستوی مکرراً به خودش یادآوری می‌کند که رنج، از هنر نوعش ضروری است، و در ادامه مثال‌هایی می‌آورد از اینکه تالستوی در شواهدی خاص و عینی به استقبال رنج می‌رود؛ مشکلات زندگی با همسری را که از نظر اخراقی با او ضدیت دارد، همچون صلیبی لازم و سودمند می‌داند.

### روبایه خاریشت‌نما

یکی از مضامین اصلی «روانکاوی تالستوی» تنش میان غریزه و اخلاق است. رانکور لافریر استدلال می‌کند که آشفته‌گی روانی تالستوی عمدتاً از نبرد میان زیاده‌خواهی نفسانی و انضباط سخت‌گیرانه اخلاقی ناشی می‌شود. به همین ترتیب، نوشته‌های او را می‌توان راهی برای پردازش و آشتی دادن این تضادهای درونی دانست. ترس از مرگ نیز از دیگر موضوعات

## روانکاوی نویسندگان روس

دانیل رانکور لافریر / Daniel Rancour-Laferriere (متولد ۱۹۴۳)، استاد بازنشسته ادبیات اسلاو در دانشگاه کالیفرنیا-دیویس، است. او متخصص در تحلیل روان‌شناختی آثار ادبی است و پژوهش‌هایش عمدتاً متمرکز بر مطالعات روانکاوانه نویسندگان روس نظیر تالستوی، پوشکین، لرماتوف، گوگول، باسترناک و سولژنیسین است. لافریر علاوه بر این حوزه، در کتاب‌ها، مقالات و سخنرانی‌های خود به مباحثی چون نشانه‌شناسی منسک، آیین‌ها و نهادهای مسیحیت و نشانه‌شناسی ساختاری در متون ادبی پرداخته است. از دیگر آثار لافریر می‌توان به کتاب «خودتحلیلی در مطالعات ادبی» اشاره کرد. او در آثارش از نظریه‌های روانکاوی فروید و دیگر روان‌شناسان برجسته استفاده می‌کند و به دلیل تحلیل‌های عمیق و بین‌رشته‌ای‌اش شناخته می‌شود. رانکور لافریر جوایز متعددی در زمینه نقد ادبی دریافت کرده و آثارش به زبان‌های مختلف ترجمه شده‌اند.



زندگی زاهدانه‌ای را که پیش گرفت. نویسنده این پرسش را مطرح می‌کند که آیا این تغییر، بیداری معنوی حقیقی بود یا صرفاً امتداد مبارزات روانی همیشگی او. دانیل رانک لافریر بر این ملموس کردن پیچیدگی شخصیتی تالستوی به نقل گفته‌ای از آیزایا برلین، فیلسوف سیاسی قرن بیستم درباره او اشاره می‌کند. برلین «تالستوی را روباه زندگی می‌داند که خود و دیگران را متقاعد کرده که قدرت دیدش مثل یک خاریشت محدود و کند است.» روباه چیزهای زیادی می‌داند، اما خاریشت یک چیز بزرگ می‌داند». برلین از این استعاره برای تقسیم نویسندگان و متفکران به دو دسته استفاده می‌کند: خاریشت‌ها جهان را از دریچه یک ایده تعریف‌کننده می‌نگرند، و روباه‌ها از تجربیات بسیار متنوع‌تری بهره می‌برند و جهان را نمی‌توان در یک ایده واحد برایشان خلاصه کرد. برلین این دوگانگی را برای تحلیل نظریه تاریخ ارائه‌شده توسط لئو تالستوی در رمان «جنگ و صلح» به کار می‌گیرد. به عقیده او، در حالی که استعدادهای تالستوی استعدادهای یک روباه هستند، باورهای او بیشتربا باورهای خاریشت هماهنگ‌اند. برلین استدلال می‌کند که این تضاد بین توانایی‌های هنری گسترده تالستوی و اعتقادات فلسفی او باعث درد شدید نویسنده در پایان زندگی‌اش شد.

«روانکاوی تالستوی» پرتیرای روان‌شناختی از لئو تالستوی ارائه می‌دهد که نگرشی تازه و خاص به ذهن این غول ادبی است. تحلیل دانیل رانکور لافریر درک ما را از درگیری‌های شخصی تالستوی و تأثیر آنها بر آثارش عمیق‌تر می‌کند و این کتاب را به منبعی ارزشمند برای علاقه‌مندان به نقد ادبی، روانکاوی و روان‌شناسی نویسندگان بزرگ تبدیل می‌سازد. اثری که هم تأمل‌برانگیز است و هم دقیقاً تحقیق شده، خوانندگان را دعوت می‌کند تا تالستوی را نه‌تنها به عنوان یک رمان‌نویس، بلکه به عنوان انسانی درگیر با تضادهای شیاطین درونی‌اش ببینند. «روانکاوی تالستوی» از ۷ بخش تشکیل شده است. بخش اول کتاب شامل مقدمه است و بخش‌های بعدی عبارتند از: «دلهره آرزواس: نمونه‌ای از آسیب‌شناسی روانی تالستوی»، «موضع و مادرش: موضوع تالستوی در ریاضت جنسی»، «برهیزر دستنور کار مخفی»، «خود پیچیده تالستوی» و «ابطاع با سونیا: یک یادداشت فهمیدنستی.»

کتاب «روانکاوی تالستوی» در زمان انتشارش مورد توجه منتقدان قرار گرفت و به دلیل رویکرد نوآورانه‌اش در تحلیل روان‌شناختی آثار تالستوی، نقدهای مثبتی دریافت کرد. برخی منتقدان این کتاب را اثری جسورانه و بدیع دانستند، در حالی که برخی دیگر معتقد بودند تحلیل‌های روان‌شناختی رانکور لافریر گاهی بیش از حد شخصی و ذهنی هستند. این کتاب به زبان‌های مختلفی ترجمه شده و در محافل آکادمیک، بویژه در رشته‌های ادبیات و روان‌شناسی، مورد استفاده قرار گرفته است.